

«أم حسب الذين في قلوبهم مرض أن لن يخرج الله أضغانهم و لو نشاء لأرينا لهم فلعرفتهم بسماهم و لتعرفنهم في لحن القول و الله يعلم أعمالكم»

سنت تمحيص

یک عرضی شد مبنی بر این که «فی قلوبهم مرض را خدا من باب «و الله مخرج ما كنتم تكتمون» اینها را بیرون می‌ریزد. این چیزی است که تقریباً مردم با آن مواجه می‌شوند. که حالا عرض شد که بحث شاخص دادن و همه اینها مهم است برای این که منافق را خدا به این شیوه لو می‌دهد. جوری که در سورة مبارکه توبه رفته رفته مشخص شدند. یک جوری شدند که خدا به پیغمبر می‌گوید «و لا تقم علی قبره» سر قبر اینها نیست «و لا تصل علی أحد منهم مات أبداً» خلاصه نماز نخوان، سر قبرشان نیست، معلوم می‌شود که شناخته می‌شوند به همین شیوه.

متوسمین

منتهی یک نکته‌ای هست که این هم عرض کردیم در بحث این جزء پارامترهای تمحيص است. که حالا دیگر مفصل گفتیم دیگر که منافق در حقیقت باید... و کلاً شرایط به سمتی می‌رود که این تمحيص انجام بشود و کوچکترین و ذره کمی از آن نفاق و شرک و کفر و اینها نباید باقی بماند. که حالا بحث‌های مفصل است. یک اشاراتی هم کرده‌ایم. ولی این «و لو نشاء لأرينا لهم فلعرفتهم بسماهم و لتعرفنهم في لحن القول» برای خود پیغمبر و برای کسانی که متوسمند. به عبارتی نشانه شناسند. ببینید همیشه یک عده‌ای جلوتر باید این حرف‌ها را متوجه بشوند. نمی‌شود که بگذارند همینجوری تا آخرش مردم متوجه بشوند. کسانی که جلوتر این را متوجه می‌شوند، این آیه ۲۹ کان آیه‌ای است که دیگر مردم متوجه می‌شوند «أن لن يخرج الله أضغانهم» و اینها بیرون می‌زند و بیرون زده‌اش را همه متوجه می‌شوند. فرق پزشک با غیر پزشک خب همین است دیگر. قرار است پزشک هم مثل بقیه متوجه شود خب این چه پزشکی است؟ آن کسانی که آدم‌های دقیق‌تری هستند و نشانه شناسند، اینها باید زودتر متوجه شوند.

شاخص‌های شناخت منافقین توسط متوسمین

اینها زودتر متوجه می‌شوند از کجا متوجه می‌شوند؟ ببینید این را خطاب دیگر به خود پیغمبر گفته. با دو تا ویژگی و شاخصه اینها متوجه می‌شوند. یکی «فلعرفتهم بسماهم» یکی «لتعرفنهم في لحن القول» من این دو تا را یک مقداری باید توضیح بدهم تا معلوم شود این یک مثلاً عبارت خیلی فاخر و مهمی است که «و لو نشاء لأرينا لهم» که ما اگر بخواهیم این را «لأرينا» «ک» «هم». اینها را به تو ارائه می‌دهیم آن موقع تو «فلعرفتهم بسماهم» آن موقع به واسطه ارائه ما تو با سیمای اینها را می‌شناسی. «و لتعرفنهم في لحن القول» این را توضیح می‌دهم. لحن قول به معنای صوت و لحن نیست مثلاً. قول ملحون چون تنها آیه‌ای که «لحن» را مطرح کرده همین آیه است خیلی کمک نمی‌شود گرفت از آیات دیگر که این را خود واژه‌اش را یک مقداری آدم پالایش بکند. اما «لحن» به معنای «قول ملحون» به معنای قول چپه شده و منحرف شده و اینها است. یعنی کارهایی که اینها به هرجهت در زمینه قولشان انجام می‌دهند و حرف را ملحون می‌کنند به عبارتی. می‌تواند به معنای همان لحن قول و آن چیزهایی که در فلتات لسان می‌آید، می‌تواند هم به آن معنی باشد. ولی اصل کلمه‌ای که به جهت عربی‌اش «لحن» معنی می‌دهد همان ملحون است. «لحن القول» یعنی قول ملحون. یعنی قول پیچانده شده به عبارتی و منحرف شده و اینها. از اینها می‌توانی متوجه بشوی.

یا آن جامعه‌ای که متوسمه یا آن افراد و تشکیلاتی که متوسمه که نقطه اوجش متوسمین، خود وجود نازنین ائمه است و انسان کامل است و حجت خداست ولی این به این معنی نیست که متوسم کسی دیگر نیست. سمه شناس و نشانه شناس کسی دیگر نیست. نه، به این معنی نیست. ائمه در تطبیق آیات بر خودشان مصداق اتم فرموده‌اند. طبیعتاً مصداق اتمش خودشانند. حالا نکاتی را عرض می‌کنیم.

بینید این که دارد «و لو نشاء لأریناکهم» ما ارائه می‌دادیم «فلتعرفنهم بسیماهم» این سیما به معنای چهره نیست. که از چهره می‌فهمی در حقیقت. سیما یک چیزی است مربوط به در حقیقت حالت بیرون زدگی قلب. حالت‌های کالبدی قلب. بینید اگر کسی در برزخ باشد- حالا الآن نکته‌اش را عرض می‌کنم- کسی در برزخ باشد کالبدی که از او دیده می‌شود کالبد برزخی‌اش است. یعنی به عبارتی قلبش اگر یک قلب سلیم است دیگر چهره سالم پیدا می‌کند. اگر قلبش عاصم است، گناهکار است، یا قلب مریض است، طبیعتاً چهره‌ای که دارد یا مورچه است یا بوزینه است یا چه... این‌ها می‌شود چهره برزخی و کالبدهای برزخی. آن موقعی که بدن انسان با روحش، یعنی روح در بدنش هست که به بدنش می‌شود در این صورت گفت بدن. چون که در این صورت می‌شود گفت بدن. و به معنای جسد نیست.

- فعلاً [نگوییم] زبان بدن چون یک معنی دیگری هم ممکن است بدهد زبان بدن.

این خلاصه روحی که او دارد باعث می‌شود بدنش زنده باشد و دست و پایش هم زنده است و دست و پایش می‌تواند شهادت بدهد و همه این‌ها. چون که زنده است. شهادتش هم یک شهادت آگاهانه است. یعنی می‌داند چی را دارد شهادت می‌دهد. این یک بحث مفصلی دارد که من بخشی اندکش را من همین جلسه تفسیر نور عرض کردم. در بحث شهادت اعضاء و جوارح.

کالبد برزخی

حالا آن کالبد برزخی‌اش یک چیزی است که مادامی که در بدنش است چون زنده است خودش را به جهت ارتباط و اتصالات روح و بدن بلکه بدن به عنوان شئونات نفس آن خودش را در بدن نشان می‌دهد. به عبارتی بدن «تروحن» پیدا می‌کند. بدن روحانی می‌شود. اگر خیلی غلیظ بشود این حالت، یعنی به قدری تسلط روح بر بدن بشود اصلاً یک اتفاقاتی ممکن است بیفتند مثلاً توجه کند به بالا بدنش برود به بالا یا مثلاً طی الأرض بکند. یک اتفاقات اینجوری ممکن است برایش بیفتد. ولی آن کالبد برزخی‌اش که تمام مراتب را ما از آن بالا تا پایین الآن همراهمان هست. لذا ما کالبد برزخی‌مان را داریم همین الآن. آن کالبد برزخی خودش را در مراحل پایین می‌ریزد. وقتی که می‌ریزد بدن نورانی می‌شود. بدن «صبیح الوجه» می‌شود. همانجوری که شما- برای این که یک مقداری نزدیک بکنم این فضا را- همانجوری که شما اینجوری هستید. یک نفر که خوشحال است می‌فهمید. حتی ممکن است نخندد. از صفحه و جهش شما یک چیزی می‌فهمید. یا مثلاً از صفحه و جهش می‌فهمید ناراحت است. یک مشکلی پیش آمده. حالا هرچی هم بالا پایین می‌کند و هرچه می‌خواهد خالی ببندد و نه اینجوری نشده و فلان این‌ها، می‌بینید که نه، این کاملاً واضح است. به خصوص آدم‌هایی که حساسند. مثل مادرها برای بچه‌هایشان، این‌ها را راحت می‌فهمند که مثلاً این دارد یک چیزی را قایم می‌کند الآن. یک چیزی هست نمی‌گویند. این‌ها از کجا معلوم می‌شود؟ این همان است که می‌گویند از صفحه و وجه مشخص می‌شود. نه از صورت. یعنی اینجوری نیست که صورتش را بگویی تحلیل بکنم با میمیک صورت مثلاً بشود چیزی تشخیص داد. این‌ها را ارواح متوجه می‌شوند. پشت صحنه این چهره یک صفحه‌ای هست که آن کالبد برزخی‌اش است. که اگر آن کالبد برزخی‌اش خوشنود باشد و خوشحال باشد خودش را نشان می‌دهد در صورتش. اگر نورانی باشد خودش را نشان می‌دهد. به صورت یک چهره نورانی خودش را نشان می‌دهد.

اثر سجده در چهره

یعنی می‌بینید می‌روید پیش این علمای بزرگ و فلان این‌ها معلوم است چهره، جبهه النور دارد. یعنی یک صورت نورانی یک پیشانی نورانی. نه این که- حالا عرض می‌کنم آیه‌اش را- به این معنی نیست که جا مهر دارد یا جا مهر ندارد. نه اصلاً ممکن است جا مهر ندارد. اصلاً این شاخص نیست اصلاً برای این که مثلاً شما بخواهید ببینید کسانی که با پیغمبرند این‌ها جا مهر دارند مثلاً. اصلاً مثلشان در تورات اینجوری گفته که این‌ها جا مهر دارند. نه! اثر سجده در چهره‌هایشان است، نه در جبینشان. در پیشانی‌شان نیست، در چهره‌شان است اصلاً. سیمایشان در چهره‌شان است. «سیماهم فی وجوههم من أثر السجود» این‌ها کسانی هستند که یک چنین چهره‌هایی دارند. خود این‌ها شاخص است. که شخص نورانی است. و این‌ها را کسانی که خودشان متوسمند، یعنی آن‌ها هم اهل همین سیماها هستند. آن گروه به دلیل این که خودش پاکار است، الآن عرض می‌کنم. یک چندتا آیه بخوانیم. سیما آن کالبد برزخی پشت چهره شخص است. یعنی کالبدهای برزخی‌ای که پشت چهره شخص نشان داده می‌شود آن سیمای طرف است. چه کسانی این را می‌فهمند؟ این‌ها را یک سری مومنین خاص متوسم به تعبیر قرآن- که آن‌ها هم خودشان اهل سیما شناسی هستند.

- نه، می‌بینید میمیک چهره‌شان یک چهره خاصی است این‌ها. آن‌ها کسانی هستند که خودشان، نیست با نور کار کرده‌اند با چی کار کرده‌اند و این‌ها، این‌ها متوسم شده‌اند و این‌ها نور را می‌فهمند و نورانیت را می‌فهمند. این از آن

چیزهایی است که نمی‌شود قایم‌ش کرد، نمی‌شود هم دروغ گفت درش. این از آن چیزهایی است که برای متوسمین، برای آدم خاص‌هایی که خودشان این‌کاره‌اند دیگر، خودشان در حقیقت جزء کسانی هستند که «سیماهم فی وجوههم من أثر السجود» است. خودشان این‌کاره‌اند، آن آدم خاص‌ها آدم‌هایی هستند که یکی از جهاتی که دارند می‌شناسند بقیه را و منافق را از غیر منافق تشخیص می‌دهند با سیما تشخیص می‌دهند. هرچقدر هم طرف زاغ و بلوند و این‌ها باشد تشخیص می‌دهند که این در حقیقت منافق است. این هم به ارائه‌ی الهی انجام می‌شود. این‌ها همان روایتی که دارد «ما أضمر أحد شیء إلا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه» صفحه‌ی وجه این‌ها یک چیزهایی را نشان می‌دهد.

لذا این را دست کم نگیرید که کسانی که با پیغمبرند کسانی که متوسمند، که یک عده باید نشانه شناس باشند. نباید همه بایستند ببینید که... آن مردمند که باید بایستند ببینید که یک اتفاقی افتاد. دیگر همه بفهمند. حالا آن موقعی که همه نفهمیده‌اند این‌ها باید بفهمند یا نه؟ یعنی نباید بزنند به گاردریل، تا همه بفهمند. دیگر آن موقع فهمیدنش باید مجلس ترحیمش را برگزار بکنیم.

من یک نکته‌ای راجع به «جنف» گفتم. یادتان هست دیگر؟ این «جنف» و «متجانف». ببینید «متجانفاً لِإِثْمٍ» یا «جنف» را کی می‌فهمد؟ کسی که نشانه شناس است. از جمله این نشانه‌ها صفحات وجه است. خیلی واضح است. کسانی که یک مدتی مثلاً فیلم بد نگاه می‌کنند یا توی اینستا زیاد می‌چرخند صفحات وجهشان فرق می‌کند، صفحه‌ی وجهشان عوض می‌شود. یعنی معلوم است یک کاری دارد می‌کند این. این همان «صفحات وجهه» است.

- بله کسانی که در حقیقت... ببینید متوسم آن کسانی که در حقیقت مثل کارشناس مسائل ساختمانی می‌ماند، یا برق. مثلاً نگاه می‌کند صدای یک تق تق چیز را که بشنود شما هم می‌شنوی او هم می‌شنود منتهی او نیست کارشناس است به شما می‌گوید این صدای تق تق مثلاً کولر است که مال این است که تسمه‌اش مثلاً گشاد شده. این متوسم است دیگر.

- بله دیگر. یعنی صفحه‌ی وجهش وقتی دارد تغییر می‌کند. بله مثل صافکارها مثل آدم‌های حرفه‌ای. ببینید ما در راه خدا هم یکسری آدم حرفه‌ای داریم. این‌ها هم حالا یا اینجوری هستند که واقعاً دیگر کاملاً می‌بینند، «آریناکهم» است. اصلاً دیگر خیلی حرفه‌ای. یک عده‌ی دیگر هستند در مراتب مادون، این‌ها هم می‌فهمند. هم از صفحه‌ی وجه هم لحن القول. این‌ها هم متوجه می‌شوند. این‌ها هم جزء شهودند. جزء شاهداند و این‌ها هم صفحه می‌فهمند خلاصه.

- حالا پیششان بروید. به، به، به.

کاربردهای «سیماء» در قرآن

حالا نه، برای این که این را ببینید چه جوری است در آیات قرآن، همین آیه پایانی سوره مبارکه فتح را ببینید صفحه ۵۱۵. درست بعد از همین. خوانده‌اید یادتان هم هست. «محمد رسول الله و الذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم» که حالا اگر یک سومی راجع به اربعین باز دوباره صحبت کردیم یکی از نکات مهم این است که اربعین همراه با بغض است، نه همراه با حب. هسته‌ی مرکزیش بغض است، هسته‌ی مرکزیش حب نیست. حب جزء تبعات بغض است. حب اجتماع ساز نیست اتفاقاً. بغض است که اجتماع ساز است. حالا این سر جای خودش. برای همین «أشداء علی الکفار رحماء بینهم» می‌آید. تو این‌ها را می‌بینی که اهل رکوع و سجده، فضل الهی را می‌خواهند و رضوان الهی را می‌خواهند. که راجع به فضل و رضوان صحبت کردیم دیگر. این‌ها نوربالا هستند خیلی. یعنی خیلی دنبال چیزهای دیگری هستند. چون «مع» پیغمبرند این‌ها. لذا نمی‌توانند مثلاً فرض بفرمایید برای بهشت و جهنم این‌ها این کار را بکنند. نه. این‌ها کارهایشان و تمرین‌هایشان تمرین‌هایی است که پیغمبر انجام می‌دهد. پیغمبر هم شأنش این نیست که بیاید برای بهشت و جهنم کار انجام دهد. اما یک نکته‌ای هست حالا من در درس‌های معاد گفتم بحث اصحاب اعراف. الآن هم یک تکه اشاره می‌کنم. طمع به بهشت دارند به خاطر یک نکته‌ی دیگری. حالا عرض می‌کنم.

«سیماهم فی وجوههم من أثر السجود» این از همان جاهایی است که اشتباه معنی می‌شود. چون تعبیر «سیماء» نمی‌دانند چیست فکر می‌کنند نشانه‌شان در چهره‌شان از اثر سجده است. یعنی این که جا مهر دارند. در صورتی که «سیماء» معنیش این نیست. می‌بینید این که می‌گوید «يعرف المجرمون بسیماهم» در جهنم و بهشت و فلان این‌ها با «سیماء» این‌ها شناخته می‌شوند. با همان کالبد برزخی آنجا دیگر خب همه چشم‌ها می‌بینند دیگر «فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید» این یعنی سیمایشان، نشانه‌هایشان در چهره‌هایشان از اثر سجده هست. وگرنه این ملاک خیلی نمی‌شود که شما بگوی آقا این‌ها جا مهر دارند. خب خیلی‌ها می‌توانند جا مهر بیندازند برای خودشان. اثر سجده که یک اثر قرپی است در این‌ها، این‌ها سیمایشان در چهره‌شان از این اثر سجده معلوم است. یعنی معلوم است خیلی آدم مقرب است. آدم با خدایی هستند به عبارتی.

- حالا ممکن است طرف هم جا مهر داشته باشد، ولی آیه ارتباطی با این بحث ندارد.

شناخت فقرا از «سیما»

یک چندتا آیه با یکدیگر ببینیم: سوره مبارکه بقره آیه ۲۷۳: «للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضريا في الارض» این اتفاقها اینها کسانی هستند که مال این نیازمندی است که در راه خدا در سختی قرار گرفته اند. «يحسبهم الجاهل أغنياء من التعفف» خوب دقت کنید! جاهل اینها را اغنیا می داند از بس که تعفف دارند. جاهل اینجوری می فهمد. «تعرفهم بسماهم» تو که جاهل نیستی. تو دیگر از سیما می فهمی. «لا يسألون الناس إلحافا» هیچ الحاف و اصرای هم ندارند. ببینید این مهم است. یک موقع طرف جاهل است. جاهل نمی فهمد. جاهل از بس که او تعفف دارد نمی فهمد. ولی ما یک سری آدم خاص لازم داریم. این آدم خاصها می فهمند. «يحسبهم الجاهل أغنياء» ولی «تعرفهم بسماهم» تو می فهمی از سیما. چرا؟ چون تو اصلا متوسمی. تو سیما شناسی. تو نگاه بکنی مثل یک مادر. یک آب شفیق وقتی که نگاه می کند یک مادر بچه اش را، می فهمد بچه یک چیزش هست. می فهمد بچه مشکل دارد. بچه مشکل دارد نمی گوید. من مامانم اینجوری بود، خدا رحمت کند. من حتی مادرم اینجوری بود که من مثلا می رفتم کوه یک اتفاقی برایم می افتاد مثلا یک موقع رفته بودم کوه توی برف مانده بودم شصت پایم سیاه شده بود. وقتی که آمدم مامانم نگاهم کرد گفت شصت پایت چی شده؟! یعنی اینها متوسمند مثلا. و همانجوری که یک مادر بچه اش را اسکن می کند...

- بله یعنی مادرها اینجوری هستند دیگر، عجیبند. یعنی یک جوری اسکن می کنند بچه های خودشان را و دیده اید که خلاصه این بچه ها همیشه شکارند از دست مامان هایشان که چه جوری مامان هایشان می فهمند یک چیزهایی را. اینها به خاطر این است که نسبت می شود....

آقا «يحسبهم الجاهل إغنياء» منتهی «تعرفهم بسماهم» تو از سیما این را می فهمی. و پیغمبر متوسم است و هر کس متوسم است این چیزها را می فهمد. به لایه های عمیق تر طرف دسترسی دارد. و لایه های عمیق تر او این را دارد شهادت می دهد.

سوره مبارکه اعراف را بیاورید. آیه ۴۶ صفحه ۱۵۶. این بحث را و بحث های شهود اعمال و و و همه اینها یک بحث ترکیبی خیلی مهمی است.

کارشناس و متخصص هر رشته، متوسم همان رشته

ببینید سمه شناس شدن مثل هر چیزی. شما نگاه کنید عشق، علاقه، حب و در دم و دستگاه خدا بودن، فلان و اینها الآن فرض بفرمایید کسانی که قاری اند مثلا حامد شاکرنژاد. طرف می گوید «أعوذ بالله من الشيطان...» اصلا تا تهش می خواند. او این کاره است. اصلا احتیاج نیست مثلا برای حامد شاکرنژاد کسی مثلا ۵ دقیقه تلاوت بکند تا این بفهمد. دهنش را باز بکند این می فهمد. که این حتی اوج صدایش را ارائه نداده و حتی می فهمد که این صدا می تواند اوج داشته باشد یا نمی تواند. به خاطر این که زندگی اش را گذاشته در این کار. چشم برزخی این حالت... ببینید اینها این بحثهایی که کلاً در حوزه کلام است نه در حوزه فقه. اینها یک طیف دارد. چشم برزخی حالت خیلی اکستریم این طیف است. اصلا چشم برزخی هم اینجوری نیست که مثلا فرض بفرمایید یک مدلی است. نه، حالت طیفی دارد. رفته رفته یک چیزهایی می بیند، می فهمد و همه اینها. بنده الآن در قرآن اینجوری شده ام. طرف یک سوال بکند تقریباً متوجه می شوم که این اطلاعات قرآنی چقدر است. چون که اینقدر با بحث های قرآنی تماس برقرار کرده ام، اصلاً سوال می کند می فهمم مثلا عرفان خوانده یا نخوانده. مثلا یکی یک سوال می کند می فهمی این عرفان خوانده. آدم می فهمد. چون متوسم است طرف. هر کس هر مقدار عشق و علاقه و حب و تلاش و کار و اینها گذاشته در هر قضیه ای این سمه شناس می شود. به عبارتی متخصص می شود و از یک نشانه هایی که خیلی ها نمی فهمند این می فهمد. از جمله سیما. چشم برزخی پیدا می کند به صورت نه حتی حادث.

- بله همینجوری است. یعنی اصلاً چون وقتی می گوید «سیروا في الأرض فانظروا» گفته اند «سیروا في القرآن» چون که شما الآن همینجوری بیاید در زمین بچرخید چه فایده ای دارد؟ شما می روید یکسری آبشار و کوه و کویر و اینها می بینید. آئی که «سیروا في الأرض» است «فانظروا كيف كان عاقبة المكذبين» «فانظروا كيف» فلان. آئی که اینجوری است آن در حقیقت باید سنن را بداند. آن باید سنن را بداند. سنن را از قرآن می فهمد.

وجود مراتب ضعیفی از سمه شناسی در مومنین

برای همین است حتی شما- برای این که یک خورده مطلب تلطیف بشود در ذهنتان - شما می‌نشینید کنار یک نفر خوش نمی‌آید از او یا می‌نشینید خوش نمی‌آید. اصلاً نگاه می‌کنی به طرف خوش نمی‌آید. این‌ها را دیده‌اید؟ دیده‌اید چقدر روایت اینجوری ما داریم؟ که در روایت دارد که خلاصه این‌ها «جنود مجنده» است «تتلاحظ بالمودة و تتناجی بها» این‌ها نجوای درونی است که می‌کنند با یکدیگر. گفته‌اند «من غیر خیر سبق منه إلیکم» یکهو خوش نمی‌آید از طرف. این همین است. یعنی بخشی از این پروژه است. این پروژه‌ای است که بدانید انسانی که دارد هی تلطیف می‌شود، این رفته رفته سمه شناس می‌شود. و سیمای طرف را ببیند تشخیص می‌دهد که این سیمای مربوط به دین و خدا و پیغمبر و فلان و این‌هاست یا نه، مربوط به این چیزها نیست. این سیمایش قرآن در این سیمای نیست. تا برسد به آن مرحله چشم برزخی آن یک چیز دیگر است. آن مرحله چشم برزخی یک بحث دیگر است. آن دیگر خیلی حالت حاد است. وگرنه از سیمای کاملاً متوسم از سیمای شناسد این چیزها را.

جدایی اصحاب نار و اصحاب جنت

سوره مبارکه اعراف صفحه ۱۵۶ را بیاورید. حالا این بحث را مفصلاً چون بحث اعراف بحث مهمی بوده بحثش را من چیز کرده‌ام این بحث را در بحث‌های معاد ولی حالا به این بحث این که اینجا مرتبط است. می‌گوید «و بینهما حجاب» بین این بهشتی‌ها و جهنمی‌ها حجاب است. البته یک نکته‌ای! ببینید از آیه بالای اش ۴۴، دارد که «و نادى أصحاب الجنة أصحاب النار أن قد وجدنا ما وعدنا حقاً» تا یک مرحله‌ای می‌دانید که تا مرحله‌ای که قسیم النار و الجنة یعنی امیرالمؤمنین عمل نکرده، این‌ها مثل این که هنوز صف‌هایشان یعنی معلوم است‌ها مثلاً این‌ها پرسپولسی هستند این‌ها استقلال‌اند. از پیراهن‌هایشان معلوم است. از چیزهایی که گرفته‌اند دستشان معلوم است. منتهای مراتب هنوز یکدیگر را می‌بینند.

- آن آدم را چرا دوست دارند؟ بخاطر فطرت پاکش. بالاخره فطرت یک عبارت دست نخورده‌ای است، «لا تبدیل لخلق الله» است.

منتهای مراتب وقتی که می‌گویند شما بروید آنور استادیوم، شما هم بروید اینور استادیوم، این‌ها دیگر نمی‌توانند یکدیگر را ببینند. برای همین است که حالا کسانی که با من معاد خوانده‌اند آن «فأذن مؤذن» یادتان است مفصل توضیح دادم؟ اول این‌ها دارند با یکدیگر حرف می‌زنند «قالوا نعم» «فأذن مؤذن بینهم أن لعنة الله على الظالمین» اینجا مؤذنی ندا در می‌دهد. که این امیرالمؤمنین است. حتی من با آیات قرآن ثابت کردم این امیرالمؤمنین است. روایت هم دارد. این مؤذن باید ندا در بدهد چون که بعد از این که در بهشت و جهنم قرار می‌گیرند این‌ها نمی‌توانند یکدیگر را ببینند. یعنی بهشتیان و جهنمیان نمی‌توانند یکدیگر را ببینند.

عدم قدرت رویت بهشتیان توسط جهنمیان

برای این که بگویم نمی‌توانند ببینند، این سوره مبارکه «ص» را ببینید آیه ۶۲: «و قالوا ما لنا لا نرى رجالاً كنا نعدهم من الأشرار» این جهنمی‌ها می‌گویند که چی شده که ما آن‌هایی را که در دنیا اشرار می‌گفتیم دیگر این‌ها را ما نمی‌توانیم ببینیم دیگر. ببینید صف‌ها دیگر جدا می‌شود. وقتی صف جدا می‌شود این‌ها دیگر نمی‌توانند یکدیگر را ببینند. در مراحل پیش این چیزها رفته رفته یکدیگر را می‌بینند. ولی در همین قبیل ظهور هم همین اتفاق‌ها می‌افتد. رفته رفته دیگر یکدیگر را نمی‌بینند. این همان مال تمحیص است. این‌ها کولونی‌های خودشان را پیدا می‌کنند. محض ایمان با محض کفر رفته رفته نمی‌توانند یکدیگر را ببینند. چون که به یکدیگر می‌چسبند. این‌ها چون دارد صف جدا می‌شود، این‌ها می‌آیند در کولونی‌های خودشان قرار می‌گیرند. اینجا است که «فأذن مؤذن بینهم» دیگر اینجا حالا یک مؤذنی ندا در می‌دهد «أن لعنة الله على الظالمین» که این لعنت بر ظالم است، آن‌ها می‌روند در جهنم خودشان.

حقیقت اصحاب اعراف

حالا بیاید آیه ۴۶. حالا که اینجوری می‌شود و این‌ها هم یکدیگر را نمی‌بینند دیگر یک عده هستند «و بینهما حجاب» بین این دوزخی‌ها و بهشتی‌ها یک حجابی است، یک فاصله‌ایست. «و على الأعراف رجال» بر این بلندی بین این‌ها - ببینید اینجا یک جای بلندی است - «رجال» یک مردانی وجود دارند. این مردان نه این که زنان نیست. این «رجال» می‌دانید که با تفخیم اینجوری عمدتاً نشان تعظیم است. مثلاً «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع»، «من المومنین رجال صدقوا». این «رجال». یک مردان بزرگی اینجا هستند «و على الأعراف رجال» «يعرفون كلا بسيماهم» همه این‌ها را می‌بینند این‌ها. این‌ها خودشان نمی‌توانند یکدیگر را ببینند ولی این‌ها همه را می‌بینند. منتهی با چی می‌شناسند؟ با «سیمای» می‌شناسند این‌ها. «يعرفون كلاً بسيماهم». «و نادوا أصحاب الجنة أن سلام عليكم» به اصحاب جنت سلام می‌دهند. به آن‌هایی که این طرفند، دست

راست. «لم یدخلوها و هم یطمعون» اینها وارد بهشت نمی‌شوند در حالی که طمع به بهشت دارند. این باعث شده یک عده مفسر اشتباه کنند فکر بکنند که مثلاً آدم‌هایی که مذذبند این وسط معلوم نیست چی هستند اینها، نه این طرفند، نه آن طرفند. در یک جایی در مرز گیر افتاده‌اند مثلاً اینها. هیچکس انگار مثلاً اینها را قبول نکرده و... نه، اینها معلوم است. یک عده سومی را دارد می‌گوید که این عده سوم «علی الأعراف رجال». این همان چیزی است که حالا من بگویم دیگر اشکال و اینها نکنید. این همان طمعی است که از سر تواضع، خودشان به بهشت دارند و از جهنم می‌ترسند. این همان از سر تواضع طمعی است که به بهشت می‌کنند. طمع می‌کنند، از جهنم اعراض می‌کنند وگرنه خودشان اینها «فأما إن کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم» روح و ریحان، جنت و نعیم و فلان و اینها خود اینها هستند. اینها هستند که «هم درجات عند الله». «لهم درجات» نیستند. درجات اینها هستند. و همه درجات اینها هستند در حقیقت. درجه سازند اینها. اینها از روی درجه بالا نمی‌روند. درجه و آن نردبان‌ها اینها هستند. «درج» اینها هستند.

- حالا دیگر اینجوری نیامده. شاید این تفسیری که عرض کردیم دقیق‌تر باشد. آن هم می‌گوید جهنمی‌ها به بهشتی‌ها چی بکنند دیگر تمام است آنجا دیگر «فأذن مؤذن».

این طرف می‌گوید «و إذا صرفت أبصارهم تلقاء أصحاب النار» اینها ببینید دوست ندارند، اصلاً رابطه‌شان با اصحاب نار نیست. برای همین برای اصحاب جنت گفته «و نادى أصحاب الجنة» چهره‌شان به سمت اصحاب جنت است. یک موقع چشمشان می‌افتد به اصحاب نار. اینها «فروح و ریحان و جنة نعیم» هستند. چشمشان این طرفی می‌افتد «و إذا صرفت أبصارهم تلقاء أصحاب النار». «قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین و نادى أصحاب الأعراف رجالاً»

- نه چون که می‌شود همان بحثی که راجع به اعراف در معاد کردیم.

اهمیت بحث «سیماء» در قرآن

«فنادى أصحاب الأعراف رجالاً يعرفونهم بسيماهم» باز دوباره اینها را هم با «سیماء» می‌شناسند. می‌خواهم عرض بکنم این «سیماء» خیلی عبارت مهمی است. اینها را با «سیماء» می‌شناسند، آن‌ها را با «سیماء» می‌شناسند. این اصحاب اعراف یک ندا می‌دهند به مردانی که آن‌ها را با سیمایشان می‌شناسند. پس ببینید بحث این است که اگر طرف بخواهد با سیماء بشناسد یک خورده باید برود روی بلندی بایستد. حالا این بلندی «علی الأعراف رجال» این بلندترین نقطه مثل این که بگویم طرف باید روی کوه بایستد. در حالی که یک نفر روی توچال بایستد یک نفر روی دماوند یک نفر روی اورست. بالاخره جای بلندی باید ایستاده باشد این شخص که بتواند با «سمه» بشناسد. این در مراحل وجود خودشان می‌شود. در مراحل اینجوری می‌شود. که یک بحث است که شهود در مراحل حضوری شئونی می‌شود.

- نه جای بلندی ایستاده باشند که یعنی خودشان بلندند نه این که مثلاً یک آدم کوتوله بیخودی‌اند حالا رفته‌اند جای بلند ایستاده‌اند. نه، خودشان باید در حقیقت بلند باشند.

- نقطه اوجش ائمه هستند. مصداق اتمش اهل بیتند. اصحاب اعراف

سوره مبارکه یونس را بیاورید. آیه ۲۶ صفحه ۲۱۲. ببینید این طرفی هم همین است. یعنی در طرف «سیماهم فی وجوههم»، در طرف «يعرف المجرمون بسيماهم» هم همین است. «للذين أحسنوا الحسنى و زیادة و لا یرهق وجوههم قتر و لا ذلة»

- بلندی مکانی چه اهمیتی دارد؟ اصلاً کسی مثلاً ایستاده روی هلی کوپتر برود بالا اصلاً چه اهمیتی دارد؟

بروز ظلمت در چهره

«و لا یرهق وجوههم قتر و لا ذلة» اینها چهره‌هایشان از یک غبار و خواری‌ای چهره‌شان پوشیده نشده. چهره‌شان پوشیده به خواری نشده، غبار نگرفته چهره اینها را. یک موقع یک نفر چهره‌اش غبار گرفته، یعنی چهره‌اش دارد سیاه می‌شود به عبارتی. پلیدی از چهره‌اش معلوم است. یک ذلتی در چهره‌اش است. این که چهره‌اش غبار گرفته یا غبار نگرفته در آیات زیادی است مثلاً «ترهقها قتر» خیلی زیاد است که کسانی چهره‌شان اینجوری است. یا مثلاً آیه ۲۷ همین سوره را نگاه بکنید. «و الذین کسبوا السيئة جزاؤ السيئة بمثلها و ترهقهم ذلة» این ذلت در چهره‌اش است. «ما لهم من الله... کأنما» ببینید چه جوری می‌گوید «کأنما أغشيت وجوههم قطعاً من الليل مظلماً» انگار یک تکه از شب تار در چهره‌اش است. که یک غشائی در چهره این هست. «کأنما اغشيت وجوههم قطعاً من الليل مظلماً اولئك أصحاب النار» این از آن چیزهایی است که بیرون

می‌زند، سمه‌شناس‌ها بهتر می‌فهمند البته. این صفحات وجه انسان است این‌ها. کالبد‌های برزخی است که در برزخ کاملاً مشخص می‌شود. در اینجا هم مشخص می‌شود که این‌ها حسادت یک نفر اصلاً مثلاً فرض بفرمایید یک خانه خوب می‌بیند یا می‌بیند مثلاً خواهرش یک ماشین چیز گرفته. نگاه می‌کند به ماشین حسادت از چهره‌اش می‌بارد. یا این چهره خواهان. این از چهره‌اش مشخص است ولو این که هرچی بگوید ان شاء الله مبارک باشد، ان شاء الله چرخ‌هایش بچرخد و... هرچی هم اینجوری می‌گوید چهره‌اش یک چیز دیگر می‌گوید.

- بله! اصلاً ببینید این را به عنوان اساس روز قیامت بدانید. آنجا «و برزوا لله الواحد القهار»، «یوم هم بارزون». آنجا روز بروز است نه روز ایجاد. ایجاد اینجا ایجاد می‌شود. اینجا اتفاقات، تغییرات اینجا می‌افتد، آنجا بارز می‌شود.
- بله همین که می‌گویید رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون. خوشحال است، خواهان است، همه این چیزها

و عبارت‌های مشابه به این که این را آورده قرآن. این نکته‌اش مهم است حالا بعداً لحن قول را می‌گوییم. این را آورده تا مرحله شناخت نفاق. تا مرحله شناخت منافق. که منافق در حقیقت کسی است که متوسمین می‌شناسندش. از کجا می‌شناسند؟ از سیما. آدم‌ها متوسم می‌شناسند این‌ها را. هم از این شاخص می‌فهمند، هم از شاخصی به نام «و لتعرفنهم فی لحن القول» از لحن قول هم می‌فهمد. حالا لحن قول چیست ان شاء الله فردا به شرط حیات.